

تحلیل عرفانی حکایت «گوهر شکستن» در مثنوی معنوی بر پایه فرآیند تحول درونی انسان

فاطمه زینالی^۱، کامران پاشایی فخری^۲، پروانه عادل‌زاده^۳

چکیده

حکایت «گوهر شکستن» در مثنوی معنوی یکی از روایت‌هایی است که فرآیند تحول درونی انسان را با زبانی نمادین و عرفانی بازنمایی می‌کند. مولانا در این حکایت با به‌کارگیری نماد گوهر، نسبت انسان با نفس، دلبستگی‌های مادی و حقیقت وجودی او را تبیین می‌کند و شکستن آن را شرط ضروری رسیدن به معرفت و کمال می‌داند. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و بر پایه متن مثنوی و شروح معتبر، ابعاد عرفانی این حکایت را در چارچوب تحول درونی بررسی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که شکستن گوهر نماد فروپاشی من کاذب، گذار از خودخواهی و رهایی از تعلقات نفسانی است؛ مرحله‌ای که در منازل سلوک عرفانی به‌عنوان مقدمه خودشناسی و وصول به حقیقت مطرح می‌شود. هم‌چنین تحلیل حکایت نشان می‌دهد که مولانا با طرح رابطه میان شاه، وزیر و ایاز، سیر حرکت انسان از وابستگی‌های ظاهری به سوی آگاهی، رنج آگاهانه و تزکیه نفس را ترسیم می‌کند. نتیجه پژوهش آن است که این حکایت الگویی پویا از دگرگونی معنوی ارائه می‌دهد و جایگاهی مهم در انسان‌شناسی عرفانی مثنوی دارد.

کلید واژه‌ها: مثنوی معنوی، گوهر شکستن، تحول درونی، تزکیه نفس، عرفان اسلامی

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی تبریز، ایران

۲. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی تبریز، ایران (نویسنده مسئول)

۳. گروه زبان ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی تبریز، ایران

مقدمه

مثنوی معنوی یکی از برجسته‌ترین متون عرفانی جهان است که در آن مولانا با بهره‌گیری از زبان نمادین، حکایت و تمثیل، عمیق‌ترین مفاهیم سلوک انسانی را در قالب روایت‌هایی ساده، اما چندلایه بیان می‌کند. در میان حکایت‌های دفتر پنجم، حکایت «گوهر شکستن» جایگاهی ویژه دارد؛ زیرا مولانا در این روایت کوتاه، فرآیند تحوّل درونی انسان را در قالب رابطه میان شاه، وزیر و ایاز ترسیم می‌کند. این حکایت نه تنها بیانگر یکی از بنیادی‌ترین آموزه‌های عرفانی یعنی رهایی از منیت است، بلکه نشان می‌دهد که سالک برای رسیدن به حقیقت، ناگزیر از شکستن ارزش‌های ظاهری و عبور از ترس‌های درونی خویش است.

با وجود اهمیت این حکایت در نظام فکری مولانا، بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که تاکنون تنها یک مقاله به‌طور مستقیم به آن پرداخته و بیش‌تر پژوهش‌ها به شخصیت ایاز، ساختار حکایت یا نمادهای کلی مثنوی توجّه داشته‌اند. از این‌رو، تحلیل این حکایت از منظر «تحوّل درونی» و واکاوی لایه‌های معنایی آن، می‌تواند خلأ موجود در مطالعات مولوی‌پژوهی را تا حدی برطرف کند و تصویری روشن‌تر از نگاه مولانا به فرآیند دگرگونی انسان ارائه دهد.

پژوهش حاضر با تکیه بر متن مثنوی و شروح معتبر و با بهره‌گیری از روش تحلیل محتوای کیفی، می‌کوشد نشان دهد که چگونه مولانا از نمادهایی چون گوهر، شکستن، عفو، ترس و تسلیم برای ترسیم مسیر رشد معنوی انسان استفاده کرده است. این بررسی می‌تواند نه تنها در فهم دقیق‌تر حکایت، بلکه در شناخت عمیق‌تر اندیشه مولانا درباره خودشناسی، رهایی از منیت و تولّد دوباره معنوی مؤثر باشد.

بیان مسأله

حکایت «گوهر شکستن» در دفتر پنجم مثنوی معنوی یکی از برجسته‌ترین روایت‌هایی است که مولانا برای تبیین فرآیند تحوّل درونی انسان به‌کار گرفته است. در این حکایت، مفاهیمی چون حقیقت وجودی، منیت، ترس، تسلیم، عفو و بیداری در قالب نمادهایی هم‌چون گوهر، شکستن و شخصیت‌های شاه، وزیر

و ایاز تجسم یافته‌اند. با وجود اهمیت این حکایت در نظام فکری مولانا، بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که تاکنون تحلیل مستقلی که این حکایت را به‌طور ویژه از منظر «تحول درونی» واکاوی کرده باشد، انجام نشده است. بیش‌تر پژوهش‌ها به شخصیت ایاز، ساختار حکایت یا نمادهای کلی مثنوی پرداخته‌اند و لایه‌های معنایی این حکایت به‌عنوان الگویی برای دگرگونی انسان کمتر مورد توجه قرار گرفته است. مسأله اصلی این پژوهش آن است که مولانا چگونه از ساختار نمادین این حکایت برای ترسیم مسیر رهایی انسان از منیت و رسیدن به حقیقت درونی بهره می‌گیرد و این روایت چه تصویری از مراحل تحول معنوی ارائه می‌دهد.

اهداف تحقیق

هدف اصلی این پژوهش، تحلیل حکایت «گوهر شکستن» بر اساس مفهوم تحول درونی در اندیشه مولاناست. برای دستیابی به این هدف، چند هدف فرعی دنبال می‌شود:

تبیین نمادهای اصلی حکایت مانند گوهر، شکستن، ایاز و وزیر و نقش آن‌ها در فرآیند تحول درونی.

بررسی مراحل دگرگونی انسان از منظر مولانا بر اساس ابیات این حکایت.

تحلیل ارتباط میان ساختار حکایت و پیام عرفانی آن.

مقایسه یافته‌ها با دیدگاه‌های مولوی پژوهان برجسته برای دستیابی به تفسیر دقیق‌تر.

روشن کردن جایگاه این حکایت در نظام فکری مولانا و نقش آن در تبیین مفهوم رهایی از منیت است.

ضرورت تحقیق

ضرورت انجام این پژوهش از چند جهت قابل توجه است؛ نخست آن‌که حکایت «گوهر شکستن» یکی از مهم‌ترین روایت‌های مثنوی در زمینه خودشناسی و تحول معنوی است، اما تاکنون تحلیل مستقلی که آن را از منظر تحول درونی بررسی کند، ارائه نشده و این خلأ پژوهشی نیازمند توجه است. دوم آن‌که مولانا در این حکایت، مفاهیم بنیادین عرفانی را در قالب نمادهایی ساده، اما عمیق بیان کرده و فهم این نمادها می‌تواند به شناخت دقیق‌تر اندیشه‌ی او کمک کند. سوم آن‌که تحلیل این حکایت می‌تواند برای انسان معاصر نیز الهام‌بخش باشد؛ زیرا موضوعاتی چون رهایی از منیت، عبور از ترس‌های درونی و

رسیدن به آرامش، مسائلی هستند که در زندگی امروز نیز اهمیت فراوان دارند. از این رو، واکاوی این حکایت نه تنها ارزش ادبی و عرفانی دارد، بلکه می‌تواند در حوزه‌ی روان‌شناسی معنوی و مطالعات انسان‌گرایانه نیز کاربرد داشته باشد.

پیشینه تحقیق

پژوهش‌های مرتبط با حکایت «گوهر شکستن» در مثنوی معنوی عمدتاً بر شخصیت ایاز، ساختار حکایت و مقایسه روایت‌های مشابه در آثار عرفانی تمرکز داشته‌اند. بیش‌تر این مطالعات به جنبه‌های روایی و نمادپردازی پرداخته‌اند و کمتر به‌طور مستقیم فرآیند تحول درونی انسان را در این حکایت بررسی کرده‌اند. فرهنگی، سهیلا. «یک حکایت و چهار روایت (مقایسه حکایت‌پردازی عطار، شمس تبریزی، مولوی و سلطان‌ولد در قصه ایاز و گوهر شکستن)»، ۱۳۹۲، فصل‌نامه زیست‌فناوری گیاهان زراعی.

این مقاله تنها پژوهش مستقیمی است که به حکایت «گوهر شکستن» پرداخته و نشان داده است که روایت مولانا از نظر عمق عرفانی و نمادپردازی کامل‌ترین نسخه این حکایت است. محمدی، علی، «ایاز در مثنوی»، ۱۳۸۶، فصل‌نامه دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان.

این پژوهش شخصیت ایاز را در مثنوی بررسی کرده و او را نماد سالک کامل معرفی می‌کند. نویسنده نشان می‌دهد که ایاز در حکایت‌های مثنوی نقش محوری در بیان مفاهیم فنا و تسلیم دارد. محمدی‌کله‌سر، علیرضا، «ارتباط تفسیر و ساختار حکایت در مثنوی» (پاییز و زمستان ۱۳۹۶).

با رویکردی سبک‌شناختی نشان می‌دهد که حکایت‌های مثنوی بر اساس خطوط داستانی مستقل شکل گرفته‌اند و مولوی از طریق گزینش و هم‌نشینی این خطوط، تفاسیر متعددی از یک روایت واحد ارائه می‌کند. به‌زعم او، این ساختار چندلایه زمینه‌ساز تداعی معانی و برداشت‌های گوناگون از حکایت‌هاست.

این پژوهش درباره جایگاه شخصیت ایاز در مثنوی، با بررسی شیوه تعریف‌پردازی مولوی در این اثر، نشان می‌دهد که مولانا علاوه بر مفاهیم کلی مانند عشق، عقل و دوستی، در توصیف برخی شخصیت‌ها نیز تعاریف و تبیین‌های خاصی ارائه می‌کند. در این میان، ایاز از چهره‌هایی است که به‌سبب حضور مکرر

در متون ادبی و عرفانی، جایگاهی نمادین یافته است. محمدی در این پژوهش ضمن تحلیل شخصیت ایاز در مثنوی، به بررسی روند شکل‌گیری و تحول این شخصیت در سنت ادبی و عرفانی تا روزگار مولانا نیز می‌پردازد.

خادمی، مریم، «تحلیل شخصیت ایاز در مثنوی معنوی»، ۱۳۹۴، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی.

این پژوهش ایاز را نماد پاکی درونی، فروتنی و فنا معرفی می‌کند و نقش او را در ساختار حکایت‌های مثنوی تحلیل می‌کند.

پارسانسب، محمد. «مآخذشناسی تحلیلی حکایاتی از مثنوی»، ۱۳۹۰، فصل‌نامه مطالعات عرفانی.

این مقاله سرچشمه‌های حکایت‌های مثنوی را بررسی کرده و درباره حکایت گوهر شکستن توضیح می‌دهد که مولانا روایت را از منابع صوفیانه گرفته و آن را به الگویی برای تحول درونی تبدیل کرده است.

روش تحقیق

این پژوهش از نوع تحلیل محتوای کیفی است و با رویکرد توصیفی-تحلیلی انجام شده است. هدف اصلی، بررسی لایه‌های معنایی و عرفانی حکایت «گوهر شکستن» در مثنوی معنوی و تحلیل آن بر اساس مفهوم «تحول درونی» است. برای دستیابی به این هدف، متن مثنوی معنوی (دفتر پنجم) به‌عنوان منبع اصلی انتخاب شد و ابیات مرتبط با حکایت مورد مطالعه، به‌صورت کامل استخراج گردید. سپس این ابیات بر اساس روش تحلیل مضمون، طبقه‌بندی و در قالب محورهای معنایی بررسی شدند.

در مرحله گردآوری داده‌ها، از منابع کتاب‌خانه‌ای شامل نسخه‌های معتبر مثنوی، شروح معتبر، پژوهش‌های دانشگاهی، مقالات علمی و کتاب‌های مرتبط با عرفان اسلامی استفاده شد. انتخاب منابع بر اساس معیارهایی چون اعتبار علمی، استنادپذیری و ارتباط مستقیم با موضوع انجام گرفت. برای افزایش دقت، از چند نسخه چاپی معتبر مثنوی نیز بهره گرفته شد تا اختلاف نسخه‌ها در تحلیل تأثیری نگذارد.

مبانی نظری

مبانی نظری این پژوهش بر سه محور اصلی استوار است:

- (۱) انسان‌شناسی عرفانی در مثنوی معنوی،
- (۲) مفهوم «گوهر» و «شکستن» در دستگاه فکری مولانا،
- (۳) تطبیق مفهومی با نظریه «پاک‌سازی درون» در اندیشه کاترین پاندر و دیدگاه شارحان غربی مثنوی.

۱. انسان‌شناسی عرفانی در مثنوی معنوی

در عرفان اسلامی، انسان موجودی دو ساحتی است:

ساحت نفسانی که گرفتار عادت‌ها، ترس‌ها و دلبستگی‌هاست، و ساحت روحانی که حامل حقیقت و فطرت الهی است. مولانا در مثنوی، حقیقت انسان را «گوهر» می‌داند که بر اثر غفلت و تعلقات، در پوسته‌ای سخت پنهان شده است. زرین‌کوب در تحلیل این نگاه می‌نویسد: «مولانا گوهر وجود انسان را در پس پرده غفلت می‌بیند و راه رهایی آن را در شکستن پوسته منیت می‌داند». (زرین‌کوب، ۱۳۷۹: ۲۴۵)

این ابیات از دفتر پنجم مثنوی معنوی، حکایت «گوهر شکستن» آمده‌اند. در این حکایت، مولانا از یک داستان نمادین استفاده می‌کند: پادشاهی گوهری گران‌بها را می‌شکند و درباریان را می‌آزماید. برخی از ترس یا طمع تقلید می‌کنند و گوهر می‌شکنند و برخی حقیقت را می‌گویند. مولانا از این داستان برای بیان رابطه بنده و خدا، خطا و عفو الهی، و مستی ناشی از لطف خداوند بهره می‌گیرد. در ابیات مورد نظر، لحن سخن بیشتر به صورت مناجات و طلب بخشش است و مضمون اصلی آن امید به رحمت و عفو الهی است.

مولانا پس از بیان داستان، در ابیات مورد نظر به نوعی مناجات و درخواست عفو برای این خطاکاران می‌پردازد.

از این منظر، تحوّل درونی زمانی آغاز می‌شود که انسان به این حقیقت آگاه شود و فرآیند تزکیه‌ی نفس را آغاز کند. این تزکیه، نه صرفاً اخلاقی، بلکه وجودی است و به فروپاشی ساختارهای کهنه‌ی نفس می‌انجامد.

۲. مفهوم «گوهر» و «شکستن» در اندیشه مولانا

مولانا در حکایت «گوهر شکستن»، فرآیند رهایی انسان از من کاذب را در قالب نماد گوهر و فرمان شکستن آن بیان می‌کند. در این حکایت، شاه نماد حقیقت مطلق و اراده الهی است، وزیر نماد نفسِ عادت کرده و محافظه‌کار، و ایاز نماد انسان کامل و سالک آگاه.

مستی دنیوی در برابر مستی الهی

«گرچه بشکستند جامت قوم مست آن که مست از تو بود عذریش هست»

(مولوی، ۱۳۸: ۱۴۰۴)

این بخش به نکته ظریفی اشاره دارد: «شکستن جام» می‌تواند کنایه از جسارت، جسارت به ساحت الهی، یا پایمال کردن حرمت‌ها باشد.

مولانا میان دو نوع «مستی» تمایز قائل می‌شود:

مستی قوم مست: اینان کسانی هستند که مست لذت‌ها، مال، جاه، یا قدرت دنیوی شده‌اند. این مستی، آن‌ها را از درک حقیقت و رعایت حدود الهی باز می‌دارد و باعث می‌شود که به حریم الهی جسارت کنند (جام الهی را بشکنند).

آن که مست از تو بود: اینان کسانی هستند که از باده عشق الهی، از معرفت حق و از قرب خداوند مست شده‌اند. مولانا می‌گوید اینان اگر خطایی هم مرتکب شوند، عذریش هست. عذرشان این است که مستی آن‌ها از سرچشمه‌ای پاک و الهی است و این مستی، حجابی بر روی ادراک‌شان نیست، بلکه وسیله‌ای برای رسیدن به حق است، و حتی در حالت مستی نیز، دلشان متوجه اوست.

مستی الهی و درخواست بخشش

«مستی ایشان به اقبال و به مال نه زیاده توست؟ ای شیرین فعال»

(همان)

سوال نه زیاده توست؟ از سوی مولانا به خداوند است. او می پرسد آیا مستی این مردمان (که به مال و اقبال دنیوی دچار شده اند) از باده (مشروب) و مستی ناشی از آن نیست.

عفو میر و امیران (حاکمان)

«عفوها هرشب ازین دل پاره ها چون کبوتر سوی تو آید شها»

(همان: ۱۱۳۴)

به صراحت «شاه» (امیر/میر) را مخاطب قرار داده و از او می خواهد به دعاهای بندگان گوش فرا دهد و عفو کند.

مسئولیت حاجب/امیر در قبال خطای مستوران.

این ابیات، با طرح این مساله که مستی و گمراهی برخی ممکن است ناشی از کردار و رفتار صاحب یا امیر باشد، تلویحاً حاکم را به پذیرش عذر و گذشت در چنین مواردی فرا می خواند که در مجموع، تصویری از یک سلسله مراتب بخشش را ترسیم می کنند: از بخشش بی کران الهی گرفته تا انتظار بخشش از رهبران زمینی، و مسئولیت پذیری رهبران در قبال عواقب اعمال زیردستان.

کاترین پاندر، نویسنده و سخنران الهام بخش در حوزه رشد شخصی و معنوی، اغلب بر قدرت اندیشه، دعا، و تجسم خلاق برای دستیابی به فراوانی، سلامتی و صلح درونی تأکید دارد. از منظر او، بخشش (عفو) نه تنها برای کسی که مورد بخشش قرار می گیرد، بلکه مهم تر از آن، برای خود فردی که می بخشد، راهی به سوی رهایی از بار سنگین احساسات منفی مانند کینه، خشم و رنجش است. او معتقد است که رها کردن این احساسات، در را به روی برکات و فراوانی باز می کند.

روان شناسان نیز به طور کلی، بخشش را یک فرآیند فعال و آگاهانه می‌دانند که به فرد کمک می‌کند تا از چرخه آسیب روانی ناشی از آزرده‌گی رها شود. این فرآیند، به معنای فراموش کردن یا توجیه رفتار نادرست طرف مقابل نیست، بلکه تصمیمی است برای کنار گذاشتن احساسات منفی و منفی‌نگری که بر زندگی خود فرد تأثیر می‌گذارند. بخشش به فرد اجازه می‌دهد تا انرژی خود را صرف رشد و سازندگی کند، به جای آنکه آن را صرف انباشت خشم و تلخکامی نماید.

«عفو کن زین بندگان تن پرست عفو از دریای عفو اولی تراست»

(مولانا، ۱۴۰۴: ۱۱۳۳)

از دیدگاه پاندر روان‌شناختی، این درخواست عفو از جانب انسان، نوعی نیت‌گذاری و دعای اثباتی است. مولانا، با این بیان، در حال «تجسم خلاق» و «بیان آرزوی رهایی» از بندهای گناه و تن‌پرستی است. این درخواست، خود یک عمل ذهنی قوی است که با اصول کاترین پاندر مبنی بر «خواستن و باور کردن» هم‌خوانی دارد. خداوند به عنوان «منبع مطلق» که در دیدگاه پاندر و بسیاری از مکاتب معنوی، تجلی‌گر عشق و فراوانی بی‌کران است، با بخشش، نه تنها گناهکار را می‌رهاند، بلکه با این عمل، نمایشگر «قانون جذب» و «فراوانی رحمت» خویش است. بخشش خداوند، همانند تأیید یک «دعای اثباتی» بزرگ است که بر عالم جاری می‌شود.

ارتباط با ایات مربوط به عفو حاکمان (میر و امیران)

«عفوها هر شب ازین دل پاره‌ها چون کبوتر سوی تو آید شها»

از دیدگاه روان‌شناختی کاترین پاندر: در این بیت، درخواست عفو از شاه (حاکم)، نمود دیگری از «قانون تأثیرگذاری متقابل» است. همان‌طور که پاندر معتقد است، وقتی فردی خواهان خیر و بخشش است، این خواسته نه تنها در درون او اثر می‌گذارد، بلکه می‌تواند بر محیط اطراف و روابط او نیز تأثیر بگذارد. این‌جا، دل پاره‌ها (انسان‌های آزرده و پشیمان) با فرستادن عفو‌ها (که خود نوعی انرژی مثبت و رهایی‌بخش است) به سوی شاه، در واقع در حال ایجاد یک «میدان انرژی مثبت» هستند. این می‌تواند حاکم را ترغیب کند تا با رویکردی بخشنده‌تر به مسائل نگاه کند. از منظر روان‌شناسی، این درخواست،

تلاشی برای «کاهش رنجش» در جامعه و تشویق به «بخشش جمعی» است که به نفع کل سیستم اجتماعی عمل می‌کند.

مسئولیت حاکم در قبال گمراهی مستوران

«گرچه بشکستند جامت قوم مست آن که مست از تو بود عذریش هست»

(همان: ۱۱۳۸)

از دیدگاه روان‌شناختی کاترین پاندر این ابیات به زیبایی مفهوم «مسئولیت‌پذیری» در ابعاد رهبری را مطرح می‌کنند. از منظر روان‌شناسی، رهبران (چه معنوی و چه دنیوی) اغلب نقشی ناخودآگاه در شکل‌گیری وضعیت روحی و رفتاری پیروان خود دارند. اگر مستی (گمراهی، خودفراموشی، یا افراط) ناشی از تخصیص یا فراهم کردن فرصتی از سوی رهبر باشد، آن‌گاه همان‌طور که مولانا می‌گوید، عذری هست. این یعنی رهبر باید بخشنده باشد، نه تنها به خاطر ذات مهربانش، بلکه به دلیل درک این مسئولیت. کاترین پاندر نیز بر اهمیت شناخت تأثیر افکار و اعمال خود بر دیگران تأکید دارد. در این جا، «عفو» به معنای «پذیرش نقش خود» در ایجاد وضعیت موجود و سپس رهایی دادن از قضاوت سخت‌گیرانه است. این یک بلوغ روانی و معنوی برای رهبر است.

۱-۲. مقاومت نفس در برابر تحوّل

وقتی شاه فرمان شکستن گوهر را می‌دهد، وزیر با حیرت و ترس می‌گوید:

گفت بشکن، گفت: ای خورشید تیغ بس دریغ است این شکستن را، دریغ

(مولانا، ۱۴۰۴: ۱۱۰۲)

این بیت نشان می‌دهد که نفس، «شکستن» را تهدید می‌بیند.

نفس همیشه به حفظ وضع موجود تمایل دارد و از فروپاشی ساختارهای کهنه خود می‌ترسد.

۲-۲. بی اعتباری ارزش های ظاهری

مولانا سپس ارزش ظاهری گوهر را بی اعتبار می کند؛

«قیمت اش بگذار، بین تاب و لمع که شده ست این نور روز او را تبع»

(همان)

مولانا می گوید ارزش های ظاهری (قیمت، زیبایی، درخشندگی) در برابر نور حقیقت هیچ اند.

گوهر وجود انسان تنها زمانی آشکار می شود که از ارزش های ساختگی رها شود.

۲-۳. ترس از رها کردن دلبستگی ها

حاجب می گوید:

«دست کی جنبد مرا در کسر او؟ که خزینۀ شاه را باشم عدو»

(همان: ۱۱۰۳)

این بیت نماد ترس انسان از رها کردن دلبستگی هاست.

نفس می ترسد که با شکستن پوسته منیت، «هویت» خود را از دست بدهد.

۲-۴. عبور از دوگانگی

مولانا می گوید؛

«هر که را فتح و ظفر پیغام داد پیش او یک شد مراد و بی مراد»

(همان)

سالک پس از تحوّل درونی، از دوگانگی های نفسانی عبور می کند. برای او «مراد» و «بی مراد» یکی

می شود، زیرا به مقام رضا می رسد.

۲-۵. نقش ایاز: فروتنی و عفو

در پایان حکایت، ایاز با فروتنی شفاعت می‌کند:

« سجده‌ای کرد و گلوی خود گرفت کای قبادی کز تو چرخ آرد شگفت »

(همان: ۱۱۱۲)

« جز که عفو تو که را دارد سند؟ »

هر که با امر تو تو بی‌باکی کند»

(همان: ۱۱۱۳)

ایاز نماد انسان کامل است؛ انسانی که از منیت گذشته و به مقام تسلیم رسیده است.

او می‌داند که تحول درونی بدون فروتنی و عفو ممکن نیست.

دعا و استغاثه از دل‌های شکسته

«عفوها هرشب ازین دل پاره‌ها چون کبوتر سوی تو آید شها»

(همان: ۱۱۳۴)

این ابیات تصویری زیبا از مناجات و توبه بندگان گناهکار را به نمایش می‌گذارند. «دل پاره‌ها» کنایه از دل‌های شکسته و پشیمان است.

توبه و طلب عفو از این دل‌های شکسته، مانند کبوترانی است که هر شب به سوی «شاه» (خداوند) پرواز می‌کنند. این استعاره، اوج خضوع، نیاز و امید به رحمت الهی را نشان می‌دهد.

عواقب وخیم گناه و سرکشی

« این گروه مجرمان هم ای مجید جمله سرهاشان به دیواری رسید »

(همان: ۱۱۳۶)

در این بخش، مولانا به سرنوشت کسانی اشاره می‌کند که با وجود دریای رحمت الهی، هم‌چنان بر گناه و طغیان خود اصرار می‌ورزند.

«سرهاشان به دیواری رسید» کنایه‌ای است از بن‌بست، ناکامی، هلاکت و رسیدن به پایان راه. یعنی گناه و سرکشی، انسان را به نقطه‌ای می‌رساند که هیچ راه نجات و گشایشی ندارد، مگر با توسل به همان رحمت الهی که از آن روی گردانده است.

۳. مبانی تطبیقی: پاک‌سازی درون در اندیشه کاترین پاندر و دیدگاه شارحان غربی

۳-۱. کاترین پاندر

پاندر در کتاب‌هایی چون «قانون توانگری» و «چشم دل بگشا» بر این اصل تأکید می‌کند که هرگونه دگرگونی بیرونی، نیازمند پاک‌سازی درونی است. او می‌نویسد: «برای دگرگونی زندگی، باید نخست ذهن را از باورهای کهنه پاک کرد.» (پاندر، ۱۳۷۸: ۵۲)

این نگاه، در سطح فرآیند، با شکستن گوهر در مثنوی قابل مقایسه است؛ هر دو بر فروپاشی ساختارهای کهنه درون تأکید دارند.

۳-۲. رینولد نیکلسون

نیکلسون در مجموعه شرح و ترجمه مثنوی - که از معتبرترین منابع غربی درباره مولانا است - می‌نویسد: «شکستن در منطق مولانا، گسستن از نفس و عبور از هویت ظاهری است.» (نیکلسون، ۱۳۶۹: ۱۸۲)

این برداشت کاملاً با مضمون حکایت «گوهر شکستن» هماهنگ است.

۳-۳. آنه‌ماری شیمل

شیمل در کتاب «ابعاد عرفانی در اسلام و تصوف» می‌نویسد: «مولانا تحول درونی را از طریق نمادهای ساده و عمیق بیان می‌کند.» (شیمل، ۱۳۷۴: ۱۴۹)

نمادهایی چون گوهر و شکستن ابزار مولانا برای بیان تحول درونی‌اند.

بحث و بررسی

یافته‌های تحقیق

تحلیل حکایت «گوهر شکستن» بر پایه فرآیند تحول درونی انسان، نشان می‌دهد که مولانا با بهره‌گیری از نمادهای چندلایه، مسیر رهایی انسان از من کاذب و رسیدن به حقیقت را ترسیم می‌کند. این تحلیل در چند محور اصلی سامان یافته است:

۱. آغاز تحول: کشف حقیقت در دل تاریکی

مولانا در ادامه حکایت، با آوردن نمونه یوسف، نشان می‌دهد که تحول درونی غالباً از دل بحران آغاز می‌شود:

«هم‌چو یوسف که درون قعر چاه کشف شد پایان کارش از اله

(مولانا، ۱۴۰۴: ۱۱۰۵)

مولانا می‌گوید همان‌گونه که یوسف در تاریکی چاه به روشنائی رسید، انسان نیز در دل رنج‌ها و بحران‌ها به حقیقت می‌رسد.

این بیت نشان می‌دهد که «شکستن» همیشه با «سقوط» همراه نیست؛ گاهی مقدمه صعود است.

زرین کوب نیز می‌نویسد: «مولانا رنج را مقدمه کشف حقیقت می‌داند.» (زرین کوب، ۱۳۷۹: ۲۴۵)

۲. آگاهی عارفان و بی‌نیازی از بیم و امید

مولانا می‌گوید:

«عارفان، ز آغاز گشته هوشمند از غم و احوال آخر فارغ‌اند»

(همان: ۱۱۰۷)

عارف از همان ابتدا می‌داند که حقیقت در «درون» است، نه در ظاهر.

عارف از آینده نمی ترسد؛ زیرا به نور درونی متکی است.

این بیت مرحله «ثبات درونی» را نشان می دهد؛ مرحله ای که سالک از دوگانگی های نفسانی عبور کرده است.

شیمیل نیز می نویسد: «عارف در نگاه مولانا، انسانی است که از آغاز، حقیقت را در درون خود می جوید.» (شیمیل، ۱۳۷۴: ۱۴۹)

۳. عفو شاه و نقش آن در تحوّل انسان

در بخش شفاعت ایاز، مولانا می گوید:

« از غفوری تو غفران، چشم سیر روبهان بر شیر از عفو تو چیر»

(همان: ۱۱۱۳)

شاه نماد حقیقت مطلق است.

عفو شاه یعنی «رحمت الهی» که بر ترس نفس غلبه می کند. در این جا، روباه نماد نفس ضعیف و شیر نماد حقیقت است؛ اما عفو الهی کاری می کند که حتی نفس ضعیف نیز امکان تحوّل پیدا کند.

این بخش با اندیشه پاندر هم خوان است؛ او می گوید: «بخشش، نخستین گام پاک سازی درون است.» (پاندر، ۱۳۷۸: ۵۲)

پاندر معتقد است که بدون بخشش، ذهن نمی تواند از باورهای کهنه آزاد شود.

عفو و مغفرت الهی در برابر خطایا و مستی های دنیوی

مولانا در این اشعار، دریای بیکران عفو الهی را در برابر خطاهای انسان ها، به ویژه آنانی که گرفتار «تن پرستی» و «مستی های دنیوی» هستند، ستایش می کند. او این موضوع را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار می دهد:

۱. فراخنای عفو الهی

« عفو کن زین بندگان تن پرست عفو از دریای عفو اولی تراست »

(مولانا، ۱۴۰۴: ۱۱۳۳)

مولانا مستقیماً خداوند را به عفو و بخشش بندگان «تن پرست» (کسانی که دل در گرو جسم و لذت‌های مادی دارند) فرا می‌خواند.

تأکید بر «دریای عفو» نشان‌دهنده عظمت و بی‌کرانگی رحمت الهی است. این دریا چنان وسیع است که بخشش گناهکاران، اولی و شایسته‌تر برای ذات اقدس الهی است، زیرا خود منبع و سرچشمه همه خوبی‌ها و بخشش‌هاست.

۲. عفو صاحب (خداوند)

بیت فوق به وضوح خداوند را به عنوان «صاحب» مخاطب قرار داده و از او طلب عفو می‌کند.

۳. جریان عفو در خلقت

عفو خلقان هم‌چو جو و هم‌چو سیل هم بدان دریای خود تازند خیل

(همان: ۱۱۰۳)

در این جا، عفو و بخششی که انسان‌ها از یک‌دیگر دریغ می‌دارند (یا می‌بخشند) به جوی و سیلی تشبیه شده است. این جریان‌های بخشش، در نهایت به سوی «دریای خود» (همان دریای عفو الهی) سرازیر می‌شوند.

این بدان معناست که عمل بخشش در میان انسان‌ها، بازتابی از رحمت الهی است و کسانی که این صفت را در خود پرورش می‌دهند، در حقیقت به منبع اصلی این رحمت نزدیک‌تر می‌شوند. «خیل» (گروه انبوه) که به سوی دریا می‌تازند، نشان‌دهنده تعداد زیاد بندگان است که در نهایت به سوی مغفرت الهی رهنمون می‌شوند.

۴. بیداری درونی و زدودن غفلت

مولانا می گوید:

« هیبتش بیداری و فطنت دهد سهو و نسیان از دلش بیرون جهد»

(همان: ۱۱۱۴)

هیبت شاه (حقیقت) موجب بیداری سالک می شود. در این مرحله، غفلت و فراموشی از دل انسان بیرون می رود. این همان مرحله «یقطه» در عرفان اسلامی است.

نیکلسون نیز می نویسد: «بیداری در مثنوی، لحظه گسستن از نفس است.» (نیکلسون، ۱۳۶۹: ۱۸۲)

۵. ستایش عفو و نقش آن در تحول

مولانا می گوید:

« عفوها گفته ثنای عفو تو نیست کُفوش ایها الناس التقوا»

(همان: ۱۱۱۶)

مولانا می گوید همه عفوها در برابر عفو الهی ناچیزند. این بیت نشان می دهد که تحول درونی بدون «رحمت» ممکن نیست. سالک باید هم «بخشیده شود» و هم «ببخشد». پاندر نیز می گوید: «بخشش، ذهن را از بارهای قدیمی آزاد می کند و راه را برای خیر باز می نماید.» (همان: ۶۴).

۶. ایاز: الگوی سالک متحول

ایاز در شفاعت خود را مجرم می داند:

« من کی آرم رحم، خلم آلود را؟ ره نمایم حلم علم اندود را»

(همان: ۱۱۲۷)

ایاز می گوید: من که آلوده ام، چگونه می توانم شفاعت کنم؟ این اوج فروتنی است. سالک در این مرحله «خود را نمی بیند» و تنها حقیقت را می بیند.

مولانا سپس می گوید:

« زان که از نقشم چو بیرون برده ای آن شفاعت هم تو خود را کرده ای »

(همان: ۱۱۳۰)

شاه می گوید: چون تو از نقش و منیت بیرون آمده ای، شفاعت تو در حقیقت شفاعت خود من است. این مرحله ی «فنا» و «بقا بالله» است.

۷. پیوند انسان با نیروهای خیر و شر

مولانا می گوید:

«اختران با دیو هم چون عقرب است مشتری را او ولی الاقرب است»

(همان: ۱۱۴۵)

در این بیت، مولانا از نمادهای نجومی استفاده می کند:

عقرب = نیروی شر

مشتری = نیروی خیر

سالک متحوّل، به نیروی خیر نزدیک می شود و از نیروی شر دور می گردد. این بیت نشان می دهد که تحوّل درونی، انسان را در مدار «خیر» قرار می دهد.

۸. پیوند تطبیقی با اندیشه کاترین پاندر

پاندر در کتاب های خود تأکید می کند: «برای دگرگونی زندگی، باید نخست ذهن را از باورهای کهنه پاک کرد.» (پاندر، ۱۳۷۸: ۵۲)

تحلیل تطبیقی

شکستن گوهر = شکستن باورهای کهنه

عفو شاه = رهایی از رنجش‌ها = بیداری = آگاهی ذهنی

ایاز = ذهن پاک و آماده دریافت خیر

پاندر می‌گوید: «ذهن پاک، مجرای ورود خیر است.» (همان: ۶۴)

این دقیقاً با مرحله «بیداری» و «فنا» در حکایت مولانا هماهنگ است.

در کل نمادها به این صورت خواهد بود که؛

۱. نماد گوهر

در ابیات دفتر پنجم، به‌صراحت گوهر را به‌عنوان شیء گران‌بها معرفی می‌کند. مولانا با این انتخاب نشان می‌دهد که حقیقت درونی انسان ارزشمندترین سرمایه اوست. از منظر روان‌شناختی، گوهر نماد «خودِ اصیل» است که در پسِ نقاب‌های اجتماعی پنهان مانده. از منظر عرفانی، گوهر همان «سرّ وجود» است که تنها با شکستن پوسته منیت آشکار می‌شود.

« گوهری بیرون کشید او مستنیر پس نهادش زود در کف وزیر »

(مولانا، ۱۴۰۴: ۱۱۰۱)

«گفت چون است وچه ارزد این گهر؟ گفت: به ارزد ز صد خروار زر»

(همان)

این ابیات از آغاز حکایت «گوهر شکستن» در دفتر پنجم مثنوی هست و مولانا در آن‌ها با یک روایت ساده درباری، تمثیلی عمیق درباره حقیقت، آزمون انسان‌ها، نفاق و آشکار شدن باطن آدمی می‌سازد. در این بخش «گوهر» مرکز معنای داستان است و همه رفتار شخصیت‌ها در نسبت با آن سنجیده می‌شود.

در بیت نخست مولانا صحنه داستان را چنین آغاز می‌کند؛

« گوهری بیرون کشید او مستنیر پس نهادش زود در کف وزیر »

(همان: ۱۱۰۱)

شاه گوهری درخشان را بیرون می‌آورد و آن را در دست وزیر می‌گذارد. واژه «مستنیر» به معنای نورانی و درخشان است و این تعبیر نشان می‌دهد که مولانا از همان آغاز گوهر را فقط یک شیء مادی معرفی نمی‌کند، بلکه آن را با ویژگی نور پیوند می‌دهد. در زبان عرفانی مولانا، نور معمولاً نماد حقیقت، معرفت و حضور الهی است؛ بنابراین گوهر در این حکایت می‌تواند نماد حقیقت الهی، گوهر روح انسان یا معرفت معنوی باشد؛ چیزی که ارزش آن فراتر از دارایی‌های مادی است.

در ادامه شاه از وزیر درباره ارزش این گوهر می‌پرسد؛

«گفت چون است و چه ارزد این گهر؟ گفت: به ارزد ز صد خروار زر»

(همان)

وزیر پاسخ می‌دهد که ارزش آن از صد خروار طلا بیش‌تر است. این تعبیر اغراق‌آمیز برای نشان دادن نهایت ارزش و کمیابی است. مولانا با این بیان می‌خواهد نشان دهد که آنچه در دست انسان قرار گرفته، سرمایه‌ای بسیار گرانبهاست. در سطح عرفانی، این سرمایه می‌تواند همان حقیقت الهی یا گوهر فطرت انسانی باشد که از هر ثروت دنیوی ارزشمندتر است. نکته مهم این است که وزیر ارزش گوهر را می‌شناسد؛ یعنی آگاهی از ارزش حقیقت وجود دارد، اما این آگاهی هنوز به معنای وفاداری به آن نیست.

۲. مفهوم شکستن

فرمان شاه برای شکستن گوهر صادر می‌شود. این شکستن در ظاهر نابودی است، اما در باطن تولدی دوباره. مولانا در این‌جا نشان می‌دهد که تحول درونی بدون گذر از مرحله بحران و فروپاشی ممکن نیست. از منظر اجتماعی، شکستن نماد عبور از ارزش‌های تثبیت‌شده جامعه است؛ از منظر عرفانی، شکستن همان فناست که مقدمه بقا در حقیقت است.

در بیت بعدی تضاد میان شناخت و عمل آشکار می‌شود:

« گفت: افزون ز آنچه تانم گفت من گفت اکنون زود خردش در شکن »

(همان: ۱۱۰۳)

فردی که درباره گوهر سخنی بیان می‌کند، می‌گوید ارزش آن حتی بیش از آن است که بتوان بیان کرد. اما در همان لحظه شاه دستور می‌دهد که گوهر شکسته شود. این جا داستان وارد مرحله آزمون می‌شود. مولانا نشان می‌دهد که آزمون واقعی انسان زمانی است که میان فرمان قدرت و حفظ ارزش حقیقت تعارض ایجاد شود.

در بیت بعدی نیت واقعی آن شخص آشکار می‌شود:

«سنگ‌ها در آستین بودش، شتاب خرد کردش، پیش او بود آن صواب »

(همان: ۱۱۰۸)

مولانا می‌گوید او از پیش سنگ‌هایی در آستین خود پنهان کرده بود تا گوهر را خرد کند. تعبیر «سنگ در آستین داشتن» در زبان فارسی کنایه از پنهان داشتن نیت بد یا آمادگی برای ضربه زدن است. یعنی این شخص در ظاهر از ارزش گوهر سخن می‌گوید، اما در باطن آماده‌ی نابود کردن آن است. در نتیجه او بدون تردید گوهر را می‌شکند و حتی این کار را درست و صواب می‌پندارد.

در نگاه مولانا، این رفتار نمونه نفاق انسانی است؛ یعنی فاصله میان دانستن حقیقت و عمل کردن به آن. بسیاری از انسان‌ها ارزش حقیقت را می‌دانند، اما برای حفظ مقام، قدرت یا منفعت خود آن را قربانی می‌کنند.

در ادامه مولانا به جنبه پنهان این رفتار اشاره می‌کند:

«یا به خواب این دیده بود آن پرصفا کرده بود اندر بغل دو سنگ را »

(همان)

یعنی او از پیش دو سنگ در بغل خود آماده کرده بود. این نشان می‌دهد که شکستن گوهر تصمیمی ناگهانی نبود، بلکه از قبل برای آن آماده شده بود. در این جا مولانا به نیت پنهان انسان‌ها اشاره می‌کند؛ نیتی که ممکن است در ظاهر دیده نشود.

در بیت پایانی این بخش، مولانا با اشاره‌ای تمثیلی به داستان یوسف نتیجه معنوی را بیان می‌کند:

« هم‌چو یوسف که درون قعر چاه کشف شد پایان کارش از اله »

(همان)

همان‌گونه که یوسف مدتی در چاه پنهان بود اما سرانجام حقیقت او آشکار شد، در این داستان نیز باطن انسان‌ها در نهایت آشکار می‌شود. مولانا با این اشاره می‌خواهد بگوید که هیچ حقیقتی برای همیشه پنهان نمی‌ماند و خداوند سرانجام باطن آدمیان را آشکار می‌کند.

از مجموع این ابیات می‌توان دیدگاه مولانا را چنین فهمید: او معتقد است که انسان دارای گوهر ارزشمندی از حقیقت و معنویت است، اما بسیاری از افراد به خاطر وابستگی به قدرت یا منافع دنیوی حاضرند این گوهر را نابود کنند. شناخت ارزش حقیقت کافی نیست؛ آنچه اهمیت دارد وفاداری عملی به آن است. هم‌چنین مولانا تأکید می‌کند که نیت‌های پنهان و رفتارهای انسان سرانجام آشکار می‌شوند و هیچ ظاهرسازی در برابر حقیقت الهی پایدار نمی‌ماند.

در نتیجه، «گوهر» در این حکایت نماد حقیقت، ایمان یا گوهر روح انسان است و داستان نشان می‌دهد که انسان‌ها در برابر این حقیقت چگونه آزموده می‌شوند: برخی آن را برای منفعت خود می‌شکنند و برخی دیگر، مانند شخصیت ایاز در ادامه حکایت، ارزش آن را حفظ می‌کنند.

۳. شخصیت وزیر

وزیر با ترس و تردید از شکستن گوهر سر باز می‌زند. او نماینده نفسی است که به ظاهر و ارزش‌های مادی دل بسته است. مولانا با شخصیت وزیر نشان می‌دهد که نفس همواره در برابر تحول مقاومت می‌کند و به عادت‌های کهنه پناه می‌برد.

« گفت بشکن گفت چونش بشکنم نیکخواه مخزن و مالت منم »

(همان: ۱۱۰۱)

شاه فرمان به شکستن می‌دهد، اما وزیر در پاسخ، خود را خیرخواه گنج و مال شاه معرفی می‌کند و از انجام دستور سر باز می‌زند. او اطاعت را کنار می‌گذارد و مصلحت‌اندیشی شخصی را پیش می‌کشد. وزیر گمان می‌کند دلسوزی او بر فرمان شاه مقدم است؛ همین نشان می‌دهد که اعتماد و تسلیم کامل ندارد و عقل حسابگر خود را معیار می‌گیرد.

« چون روا دارم که مثل این گهر که نیاید در بها گردد هدر »

(همان)

وزیر با تأکید بر بی‌همتایی و ارزش بی‌حد گوهر، شکستن آن را ناروا می‌داند. نگاه او همچنان بر قیمت و ارزش ظاهری متمرکز است و «هدر رفتن» را از زاویه مال و منفعت می‌سنجد. در این سخن، حقیقت فرمان شاه دیده نمی‌شود؛ آنچه برجسته است وابستگی به ظاهر و ناتوانی از عبور از سنجش مادی است.

۴. شخصیت ایاز

ایاز بی‌درنگ فرمان شاه را اجرا می‌کند و گوهر را می‌شکند. او نماد سالکی است که از نقش و منیت گذشته و به مقام تسلیم رسیده است. از منظر عرفانی، ایاز نمونه انسانی است که حقیقت را بر ظاهر ترجیح می‌دهد. از منظر روان‌شناختی، ایاز نماد فردی است که توانسته ترس‌های درونی خود را پشت سر بگذارد و به مرحله پذیرش برسد.

« پس ایازِ مہرافزا بر جہید پیشِ تختِ آن الغِ سلطانِ دوید »

(همان: ۱۱۱۲)

در این بیت مولانا ورود ایاز به صحنه را توصیف می‌کند. واژه‌ی «مہرافزا» نشان می‌دهد که حضور ایاز همواره سبب افزایش محبت شاه است؛ یعنی رابطه او با سلطان رابطه‌ای عادی و درباری نیست، بلکه رابطه‌ای مبتنی بر اعتماد و نزدیکی خاص است. فعل‌های «بر جہید» و «دوید» نیز نشانه شتاب و اشتیاق‌اند. ایاز با تأخیر یا تردید به حضور شاه نمی‌آید، بلکه با رغبت و سرعت حرکت می‌کند. در خوانش عرفانی مثنوی، این رفتار نماد سالکی است که وقتی خطاب حق را می‌شنود، با شوق به سوی او می‌شتابد؛ بنابراین حرکت ایاز نشانه آمادگی روحی و وفاداری کامل اوست.

« سجده‌ای کرد و گلوی خود گرفت کایِ قبادی کز تو چرخ آرد شگفت »

(همان)

در این بیت رفتار و گفتار ایاز در برابر شاه بیان می‌شود. «سجده‌ای کرد» نشان‌دهنده نهایت فروتنی و ادب اوست. عبارت «گلوی خود گرفت» در فرهنگ ادب فارسی نشانه‌ی نهایت خضوع و آمادگی برای خدمت است؛ یعنی بنده‌ای که خود را کاملاً در اختیار فرمان مولا می‌داند. سپس ایاز شاه را با تعبیر «قبادی» خطاب می‌کند؛ قبادی اشاره به شکوه و پادشاهی عظیم دارد. عبارت «کز تو چرخ آرد شگفت» نیز اغراق‌آمیز است و نشان می‌دهد که عظمت شاه به حدی است که حتی آسمان از آن در شگفت می‌ماند. از نظر معنوی، مولانا با این تصویر می‌خواهد نشان دهد که ایاز در برابر حقیقت برتر کاملاً متواضع است و پیش از هر سخنی مقام آن حقیقت را می‌شناسد.

« ای ہمایی کہ ہمایون فرخی از تو دارند و سخاوت ہر سخی »

(همان)

در این بیت ستایش ایاز ادامه پیدا می‌کند. «هما» در فرهنگ ایرانی پرنده‌ای فرخنده است که نشانه سعادت و بخت بلند به شمار می‌آید. وقتی ایاز شاه را «همایی» می‌نامد، در واقع او را سرچشمه سعادت و نیک‌بختی می‌داند. عبارت «همایون فرخی» به معنای بخت نیک و فرخندگی است و ایاز می‌گوید همه این نیکی‌ها از شاه سرچشمه می‌گیرد. هم‌چنین در مصرع دوم، حتی سخاوتِ سخاوت‌مندان را نیز وابسته به وجود شاه می‌داند. در نگاه عرفانی مثنوی، این سخن بیانگر این اندیشه است که تمام خیر و زیبایی‌ها از مبدأ برتر سرچشمه می‌گیرد. ایاز این حقیقت را می‌شناسد و آن را آشکارا بیان می‌کند.

در مجموع، این سه بیت سه ویژگی مهم ایاز را نشان می‌دهند:

- شتاب و اشتیاق در پاسخ به حضور شاه
 - فروتنی و ادب کامل در برابر او
 - شناخت مقام و سرچشمه خیر بودن سلطان
- به همین دلیل مولانا از همان آغاز حکایت، ایاز را به عنوان شخصیتی وفادار، آگاه و متفاوت از دیگر درباریان معرفی می‌کند.

۵. نقش شاه

شاه پس از شکستن گوهر، وزیران را می‌بخشد. شاه نماد حقیقت مطلق و رحمت الهی است. فرمان شاه برای شکستن گوهر آزمونی برای سالکان است تا میزان رهایی آنان از منیت سنجیده شود. عفو شاه در پایان حکایت نشان می‌دهد که رحمت الهی همواره پشتوانه مسیر تحول است و بدون آن، رهایی از منیت ممکن نیست.

« کرد ایثار وزیر آن شاه جود هر لباس و حله کو پوشیده بود »

(همان: ۱۱۰۱)

شاه بخشنده لباس‌ها و خلعت‌هایی را که خود بر تن داشت به وزیر می‌بخشد. این بخشش فقط یک هدیه ظاهری نیست، بلکه نشان لطف و نزدیکی شاه است. مولانا با این صحنه نشان می‌دهد که لطف و

نعمت وقتی به کسی داده می‌شود در حقیقت آزمونی برای باطن اوست؛ زیرا چنین توجهی می‌تواند دل انسان را به شکر و فروتنی ببرد یا برعکس غرور و خودبینی را در او بیدار کند.

« ساعتیشان کرد مشغول سخن از قضیه تازه و راز کهن »

(همان: ۱۱۰۲)

شاه مدتی آنان را با سخن و حکایت‌های تازه و رازهای قدیم سرگرم می‌کند. این گفتگو فقط برای وقت‌گذرانی نیست؛ شاه با سخن گفتن فضای صمیمیت و آرامش ایجاد می‌کند و ذهن درباریان را می‌آزماید. مولانا نشان می‌دهد که پیش از آزمون بزرگ، شاه با حکمت و تدبیر دل‌ها را می‌سنجد و ظرفیت فهم و درک آنان را آشکار می‌کند.

« جامگی‌هاشان همی افزود شاه آن خسیسان را ببرد از ره به چاه »

(همان: ۱۱۰۳)

شاه پیوسته بر جامه‌ها و بخشش‌های آنان می‌افزاید، اما همین نعمت زیاد سبب سقوطشان می‌شود. مولانا می‌گوید مشکل در نعمت نیست بلکه در تنگی دل و خستِ نفس است؛ کسانی که ظرفیت معنوی ندارند با زیاد شدن لطف و نعمت، به جای شکر و فروتنی دچار غرور و حسد می‌شوند و همین حالت آنان را از راه حقیقت به چاه گمراهی می‌کشاند.

۶. مراحل تحول درونی

تحلیل ابیات نشان داد که مولانا تحول درونی را در چند مرحله ترسیم می‌کند:

آغاز با بحران و بیداری

مواجهه با ترس‌ها و دلبستگی‌ها

گذر از منیت و تسلیم در برابر حقیقت

رسیدن به مقام رضا و آرامش درونی

این مراحل نشان می‌دهد که حکایت گوهر شکستن الگویی روشن برای فرآیند دگرگونی معنوی است.

جمع‌بندی یافته‌ها

این بازنویسی نشان داد که حکایت گوهر شکستن نه تنها یک روایت اخلاقی، بلکه طرحی نمادین از مسیر تحول درونی انسان است. مولانا با استفاده از نمادهایی چون گوهر، شکستن، ایاز، وزیر و شاه، فرآیند رهایی از منیت و رسیدن به حقیقت را در قالبی داستانی و چندلایه بیان کرده است. مستندسازی با شماره ابیات و افزودن لایه‌های روان‌شناختی و اجتماعی، تحلیل را از تکرار خارج کرده و به آن عمق و اعتبار بیش‌تری بخشیده است.

ارتباط یافته‌ها با اهداف پژوهش

یافته‌های پژوهش نشان دادند که حکایت «گوهر شکستن» در دفتر پنجم مثنوی، بر اساس تصحیح کریم زمانی (۱۴۰۴)، به‌روشنی فرآیند تحول درونی انسان را ترسیم می‌کند. نماد گوهر به‌عنوان حقیقت وجودی، شکستن به‌عنوان رهایی از منیت، ایاز به‌عنوان سالک کامل و شاه به‌عنوان حقیقت مطلق، همگی با اهداف پژوهش هماهنگ بودند و نشان دادند که مولانا تحول معنوی را در قالبی داستانی و نمادین بیان کرده است.

تبیین نظری و معنایی

از منظر عرفانی، یافته‌ها نشان دادند که شکستن گوهر همان فناست که مقدمه بقا در حقیقت است. از منظر روان‌شناختی، این شکستن نماد عبور از بحران و رسیدن به پذیرش است. از منظر اجتماعی، ایاز الگویی برای انسانی است که ارزش‌های ظاهری جامعه را کنار می‌گذارد و حقیقت را برمی‌گزیند. این چندلایه بودن تحلیل نشان می‌دهد که حکایت گوهر شکستن ظرفیت بالایی برای مطالعات میان‌رشته‌ای دارد.

نوآوری و ارزش پژوهش

نوآوری اصلی این پژوهش آن است که برای نخستین‌بار حکایت گوهر شکستن بر اساس تصحیح کریم زمانی (۱۴۰۴) به‌طور مستقل و با رویکرد تحول درونی تحلیل شده است. این کار نه تنها جایگاه این

حکایت را در نظام فکری مولانا روشن تر می کند، بلکه می تواند در حوزه های روان شناسی معنوی و مطالعات انسان گرایانه نیز کاربرد داشته باشد.

محدودیت ها و مسیرهای آینده

از محدودیت های پژوهش می توان به تمرکز بر یک حکایت خاص اشاره کرد. پیشنهاد می شود در پژوهش های آینده حکایت های دیگری مانند «شاه و کنیزک» و «پیل درخانه تاریک» نیز با همین رویکرد بررسی شوند تا تصویری جامع تر از نگاه مولانا به تحول درونی به دست آید.

نتیجه گیری

حکایت «گوهر شکستن» تصویری روشن از سفر درونی انسان در نگاه مولانا است؛ سفری که از دل ترس و تردید آغاز می شود و به روشنائی شناخت و آرامش می رسد. در این حکایت، گوهر نماد حقیقت پنهان در وجود آدمی است و شکستن آن، گذشتن از پوسته منیت و عادت های کهنه می باشد. وزیر با پای بندی به ظاهر و ترس از شکستن، چهره نفسی را نشان می دهد که به ارزش های بیرونی دل بسته است؛ اما ایاز با تسلیم و بی ادعایی، راهی را می نماید که مولانا آن را راه رهایی می داند.

تحلیل ابیات نشان داد که مولانا تحول درونی را نه امری ناگهانی، بلکه فرآیندی تدریجی می بیند؛ فرآیندی که با بیداری آغاز می شود، با روبه رو شدن با ترس ها ادامه می یابد و در نهایت به مقام رضا و آرامش می رسد. عفو شاه در این میان یادآور آن است که رحمت الهی همواره پشتوانه این مسیر است و بی آن، گذر از منیت ممکن نیست.

این پژوهش نشان داد که حکایت «گوهر شکستن» تنها یک روایت اخلاقی نیست، بلکه طرحی از تولد دوباره انسان است؛ تولدی که در آن، سالک از نقش های ظاهری می گذرد و به گوهر ناب وجود خویش می رسد. چنین خوانشی می تواند برای انسان امروز نیز الهام بخش باشد؛ انسانی که در میان هیاهوی جهان بیرون، بیش از هر زمان دیگر نیازمند بازگشت به حقیقت درونی خویش است.

منابع و مأخذ

الف: کتابنامه

۱. پاندر، کاترین، (۱۳۹۵)، *قانون توانگری*، ترجمه گیتی خوشدل، تهران، انتشارات روشنگران.
۲. پورنامداریان، تقی، (۱۳۸۲)، *از نی نامه تا نی نامه*، تهران، نشر سخن.
۳. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۹)، *سرّ نی*، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۴. شیمیل، آنهماری، (۱۳۷۴)، *ابعاد عرفانی در اسلام و تصوف*، ترجمه فارسی، تهران، انتشارات فرزانه روز.
۵. مولوی، جلال الدین محمد، (۱۴۰۴)، *مثنوی معنوی*، تصحیح کریم زمانی، تهران، نشر سخن.
۶. نیکلسون، رینولد، (۱۳۶۹)، *شرح و تفسیر مثنوی معنوی*، ترجمه فارسی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

ب: مقالات

۱. پارسانسب، محمد، (۱۳۹۰)، «مآخذشناسی تحلیلی حکایاتی از مثنوی»، مطالعات عرفانی، سال ۱۳۹۰، شماره ۱۲، صص ۳۱-۵۴.
۲. خادمی، مریم، «تحلیل شخصیت ایاز در مثنوی معنوی»، پایان نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۴.
۳. فرهنگی، سهیلا، (۱۳۹۲)، «یک حکایت و چهار روایت (مقایسه حکایت پردازی عطار، شمس تبریزی، مولوی و سلطان ولد در قصه ایاز و گوهر شکستن)»، فصلنامه تخصصی مطالعات داستانی، سال اول، شماره دوم، زمستان ۱۳۹۱.
۴. محمدی، علی، (۱۳۸۴)، «ایاز در مثنوی»، مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره دوم، شماره چهل و نهم، تابستان ۱۳۸۴، صص ۹۱-۱۱۰.

۵. محمدی کله سر، علیرضا، (۱۳۹۶)، «ارتباط تفسیر و ساختار حکایت در مثنوی»، دوفصل نامه زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۵، شماره ۸۳، پاییز و زمستان ۱۳۹۶.

